

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه طه (جله پنجم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۴/۳/۲۰

سوره طه را به صورت ساده جلو رفتیم. از آیه اول تا آیه هشت، یک سری مسایل توحیدی درباره تدبیر ربوبی است.

این سوره، به دلایلی، زوج سوره قصص نیز هست؛ اما اینجا بعد از حکومت ایشان است.

داستان سحره و بعد داستان سامری و بعد رسیدیم به آیات انتهایی.

۹۸ و ۹۹:

اینها در حکم جمعبندی میماند: داستان زندگی یک پیامبر خدا، نتیجه این زندگی و تلاشهای ایشان، وحی ای که به ایشان شد و .. از آیه ۹۸ به بعد بیان شده است.

برای آیه ۹۸ به بعد، کلی هزینه شده است تا این نکات به ما گفته شود:

نکته اول: خدا؛ نکته دوم: داستانهای انبیاء؛ سوم: آیه ۱۰۰ تا ۱۱۴

آیات به موارد زیر اشاره دارند:

۹۸: بحث توحید

۹۹: انبیاء گذشته

۱۰۰ تا ۱۱۲: مراحل قیامت

۱۱۳: نقش قرآن در توجه دادن به قیامت برای تقوا

۱۱۴: علم پیدا کردن انسان به وسیله وحی

۱۱۵ تا ۱۱۷: داستان حضرت آدم مرور میشود

داستان حضرت آدم در جاهای مختلف ذکر شده و هر جا شرایطی دارد.

سوره از بحث درباره قیامت و انبیاء، ناگهان به بحث حضرت آدم وارد می شود.

اگر قبول کنیم چینش آیات به همین ترتیب بوده است، باید برایش توجیه داشته باشیم که چرا بعد از اینها داستان حضرت آدم ذکر میشود

۱۱۸ تا ۱۳۰:

خیلی سوره ها آیات آخرشان، در قالب اوامری خطاب به رسول بیان شده و خاص میشود. این بهم معنی این نیست که این امرها فقط به رسول بر میگردد. در حکم نتیجه گیری است.

با این دید، آیات اول و آخر سوره را دوباره میخوانیم:

۱: این سوره ، سوره مبارکه طه است

۲: یکی از مهمترین موضوعاتی که درباره قرآن بحث میشود، درباره خود قرآن است

۳: کارکرد قرآن ذکر است و شرط پذیرش ذکر، خشیت.

تا کسی خشیت نداشته باشد، نمیتواند از قرآن بهره ببرد. هر چه خشیت انسان بیشتر شود، بهره او از آیات بیشتر شده و یاد خدا نمایان می شود.

۴: در این سوره، خدا معرفی میشود. باید ذاکر کسی باشید که خداست.

یک قرآن داریم و یک زمین و آسمان. شأن قرآن از همه حیات بالاتر است. خدایی که زمین و آسمان را خلق کرد؛ هم او قرآن را نیز به تدریج نازل کرد

فعلی که به خدا نسبت داده می شود(نزول تدریجی قرآن) و وصفی که به خدا نسبت داده میشود(خلق آسمانها و زمین) نشان دهنده آن است که قرآن، شأنی بالاتر از همه هستی دارد.

توصیفاتی که در قرآن برای خدا می شود،(خدایی که دارای این وصف است)، این وصف برای چه آورده میشود، اینجا برای تنزیل و این یعنی مقام تنزیل بالاتر است

۵: الرحمن داریم. اسم مطلق خداست.

۶: مالکیت مطلق خداست.

۷: الوهیت خداست

انسان خیلی وقتها مبدأ الوهیتش، چیزی هست؛ اما ممکن است رو بکند یا نکند

عرش در قرآن به معنای تدبیر است. رب دارای تدبیر است و هیچ زمانی مدیریتش را واگذار نکرده است.. رب اش هم رحمان است. اینگونه نبوده که خلق را خلق، و بعد رها کند بلکه او در هر لحظه چیره است.

۸: نتیجه این جریان که قرآن نازل شده، ذکر است. خشیت داشته باشد، ذکرش را بگیرد، مربوط به پروردگاری است که رحمان است... هر اسم حسنایی مربوط به اوست. هر کار خوبی، سببش اوست.

بعد تا آیه ۹۸ داستان حضرت موسی علیه السلام بیان می شود.

درباره غایت زندگی، بسیار شنیده ایم. هدف خلقت در قرآن، در بیان های مختلف آمده که یکی از آنها، هدف از خلقت آسمان و زمین و ایجاد تذکره برای نوع انسان است

موضوع قرآن و ذکر و ربوبیت خدا دوباره در آیات ۹۸ به بعد مطرح میشود منتهی شیوه اش متفاوت است.

آیه ۹۸: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»

خدا را به وصف اله معرفی میکنند... لا اله الا هو

وسع كل شيء علما.... هر چه شما با آن مواجه هستید، علم خدا در آن جاری است.

اینکه خدا در قرآن، بحث توحید را صریح مطرح می کند، از مباحث فطری است. در واقع خداوند خودش را معرفی می کند.

بحث توحید از کاربردی ترین مباحث است

اگر کسی، چیزی را که بدیهی است، غیر بدیهی نشان دهد، به آن موضوع ظلم کرده است؛ یعنی با آوردن استدلال برایش، به آن ظلم کرده است. کار خوب، خوب است و این بدیهی است؛ اگر گفت استدلال بیاور؛ در واقع به کار خوب ظلم کرده است.

اله بغیر از خدا اصلاً معنا ندارد. در قرآن خیلی جاها این اتفاق افتاده. این است و جز این نیست که اله ما الله است اگر هم آنما می‌آورد به این دلیل است که ما شک داریم.

- اگر انسان با خدا ارتباط برقرار کند (ذکر) از ناحیه هر چیزی امکان انتقال علم خدا به او هست ... وسع کل شیء علما همین است

امکان انتقال علم اله از هر شیء ای هست.

هیچ جا نیست که خدا نباشد و هیچ جا نیست که علم خدا نباشد. وسع کل شیء علما باعث می‌شود عصای حضرت موسی علیه السلام ازدها شود. هر شیئی عصای حضرت موسی علیه السلام است.

نزدیک بودن خدا و علم خدا به ما، [حضور خدا در همه هستی را برایتان مسجل می‌کند.

آیه ۹۸ خیلی آیه عجیبی است. خدا میداند با این آیه چه می‌شود نکرد از نظر علمی. همین یک آیه در امیرالمومنین علیه السلام، دعای کامل تولید می‌کند. (وسع کل شیء علما)

آنچه در ابتدای دعای کامل میخوانیم، تفصیل همین آیه ۹۸ است.

آیه ۹۹: «ذَلِكَ نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا»

با توجه به این آیه، یکی از سببها و اسباب ذکر خدا، توجه به رخدادهایی است که از طریق نبأ به انسان رسیده است. (خود نبأ از طریق غیب (سر) به انسان رسیده است)

نقص: چیزهایی که لحظه به لحظه اتفاق افتاده و آثارش هست.

- توجه کردن روی این امر از نکات کاربردی و اساسی است. اگر گفتند خدا را یاد کن یعنی آدم، انبیاء خدا را یاد کند. حضرت موسی علیه السلام داستانش و .. یادآوری انبیای الهی و جریانهایی که داشتند و... از مصادیق ذکر خدا هستند.

چه بسا ما از اول نمی‌توانستیم خدا را یاد کنیم. باید جلوه‌های ربوبی را یاد کنیم تا به مقام‌های بالاتر برسیم.

- ما قصه را حکایت تعبیر می‌کنیم در حالیکه تنها حکایت نیست. قصه جریانی را که واقعیت داشته و خیال بوده و در نفس الامر اتفاق افتاده، اشاره می‌کند.

جریان + اعتباراتی که در آن هست. (اعتبارات، مثل اینکه اینجا کاخ فرعون بوده یا بیت موسی علیه السلام)

روایت خدا از موضوعات، قصص است.

خیلی ها فکر می کنند وقتی داستان حضرت موسی علیه السلام و هارون و .. گفته می شود، واقعیت خارجی نداشته، یک اتفاقی افتاده و خدا اینطور گفته است. ولی واقعیت این است که اتفاق افتاده و برای همین نام قصه بر آن گذاشته است.

- شیء ممکن است رخداد یا پدیده نیز باشد. نباید دایره شیء را در آنچه قابل لمس است، محدود کرد.

وقتی دایره شیء را همه چیز بگیریم یعنی حتی افعال و اعمال را هم شیء بدانیم، آنوقت احاطه انسان به نظام تکوین بیشتر می شود.

آیه ۱۰۰: « مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا »

هر کسی از ذکر خدا اعراض کند، بار گناهی را بر دوش می کشد.

اعراض یعنی خود را در معرض آن قرار نداده است.

اعراض عنه: نوعی پشت کردن و رو برتافتن است.

- خودت را در معرض ذم خدا قرار ندهی، دقیقاً به همین خار کارهایی انجام می دهی که وزر تو می شوند و به این علت مواخذه می شوی.

- نزدیکترین کلمه به خیر، ذکر است.

- استهزاء، یک نوع پرت کردن و طرد کردن و دور کردن دارد. بار رفتاری دارد.

- تکذیب یعنی خلاف واقع بیان کردن آنچه می شنوم. تکذیب بار اعتقادی دارد.

- عمومی ترین اتفاقی که در مسیر ذکر می افتد، اعراض است و اولین اتفاق حاصل از آن، فاصله گرفتن از قرآن است.

- از رو در رو قرار دادن دو آیه ۱۰۰ و ۱۲۴:

هر کسی در زندگی اش «ضنک» (تنگنا) احساس کرد، به خاطر اعراض از ذکر است و این اعراض با او کاری می- کند که در قیامات اعمی باشد.

یعنی هر کسی احساس بدبختی یا تنگنا دارد به دلیل اعراض از ذکر است. خدا دوست ندارد حال هیچکسی بد باشد.

آدمی لاشیء نیست. اگر من شیء هستم و خدا همه علمش را در من جاری کرده است؛ این خوشی است.

سعی کنیم ناخوش نباشیم. ادای کفار را در نیاوریم.

مشکل داشتید و حالتان بد شد دو رکعت نماز بخوانید؛ مسجد بروید. شکایتان را پیش خدا ببرید. آدمی باید خوشحال باشد می تواند با مشکلات به یاد خدا بیفتد.

آیه ۱۰۱: «خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا»

باورهای انسان وقتی نهادین می شود، عذابش هم جاودانه می شود. اگر باور کردم خدا مهربان نیست و... و این به صفت تبدیل شد، این، برایم جاودان می شود. حتی روز قیامت هم می گویم خدایا نمیشد یک جور خوبی من را بلند میکردی!

یکی مثل امیرالمومنین علیه السلام میگوید اگر جهنم بروم، در میان اهالی جهنم فریاد میزنم که خدایا من تو را دوست دارم... چنین آدمی، خوشحال است. ناخوش نیست.

- دوام ذکر:

اگر کسی بخواهد دائم الذکر باشد، یکی از راههای مهم قصص انبیاء است. چون صفات خدا حالت انتزاعی دارد و خداوند آنها را در بستر انبیاء تسهیل کرده است.

مثلا در مشکلی، به این فکر کنم که خدای من همان خدایی است که عیسی علیه السلام را بدون پدر به دنیا آورده؛ در نتیجه او در بند اسباب نیست. بنابراین دعا می کنم اگر صلاح توست که من را نجات دهی، نجات بده، من هم تعیین نمی کنم چطور.

خدایا تو میتوانی نجات دهی؛ اگر ندادی یعنی جور دیگری بوده.

- انسان به خاطر آنکه پیوسته عادت کرده که مسایل خارق‌العاده را ببیند، آنها را عادی می‌بیند و از آنطرف مسایل عادی را چون هر روز به چشمش نمی‌آید، غیر عادی می‌پندارد. این خطای دید انسان است.

بی‌شک گردش شب و روز در مقایسه با عصای موسی علیه السلام خارق‌العاده است؛ اما هیچوقت آن را خارق‌العاده نمی‌دانیم.

اعجاز پیامبر خاتم قرآن است. اصل اعجاز، قرآن است نه عصای موسی علیه السلام یا ولادت عیسی علیه السلام. معجزه ختمیه است یعنی تا روز قیامت هست.

- یکی از وجوه ذکر قرآن، قصص است.

قرآن برای شما اتمام حجت می‌کند.

در واقع ذکر عمومی قرآن، تبیین قصص است و ذکر اختصاصی‌ای که اتمام حجت می‌کند، قرن است.

آیه ۱۰۲: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا»

این سوره روی چشم خیلی تاکید دارد:

زُرُق یعنی کبود. چشم وقتی بینایی‌اش را از دست می‌دهد، کبود می‌شود. در واقع با این کار به ما حس می‌دهد که ممکن است وقتی بیاید که نابینا شوی.

آیات ۱۰۳ و ۱۰۴:

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

آیه ۱۰۴ را در مشکلات زیاد بخوانید. هر زمان هم گرفتار شدی بدان این عمر نزد خدا به اندازه یک نصف روز هم نیست.

۱۰۵ تا ۱۱۲:

وَيسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفاً (۱۰۵)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶)

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷)

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

آدم وقتی قرآن میخواند باید با دید تصدیق آیات سراغ آنها برود. خدا حقیقتی را مطرح میکند: قد خاب من حمل ظلما: کسی که ظلمی بکند، احساس ناامیدی و شکست دارد.

خاب یعنی محروم است؛ مایوس است؛ شکست خورده است. کسی هم که ایمان و عمل صالح داشته باشد، به او ظلمی نمی شود.

آیه ۱۱۳: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»

خداوند میگوید من قرآن را فرستادم و در حالتهاى مختلف، وعید (وعده‌هاى منفی/هشدار) را گفتم.

این وعید باید به دو اتفاق منجر شود:

اول يَتَّقُونَ

دوم يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

آیه ۱۱۴: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

انسان مالکیت و قلمرو الهی را فقط برای حق می داند.

از آسیب‌هایی که انسان‌ها دارند و همیشه همراهشان است؛ عجله می‌باشد.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ: قرآن، حقیقتی تنزیلی است. سوره که میخوانی، به تدریج حقایقش برایت باز می‌شود.

- انسان اگر دو صفت را در خود درست کند، به هر کمالی دست می‌یابد:

۱. عجله ۲. کندی

عجله:

آدمی که عجله می‌کند از هول حلیم در دیگ می‌افتد! حسادت، بخل، غضب، قضاوت و... به خاطر عجله از انسان سر می‌زند.

کندی:

تاخیر / اثم (گناهیانی که از بابت تاخیر در کارهای خیر است)

در کندی، فرد حواسش نیست فلان اتفاق دارد می‌افتد. می‌توانست به دوست مریضش کمکی بکند اما...

رخوت و تنبلی حاصل کندی است.

به یاد داشته باشیم هر کسی درباره هر چیزی عجله می‌کند، درباره خیلی چیزها کندی دارد. امکان ندارد این دو با هم نباشند.

اگر کسی نسبت به برخی چیزها عجول بود، بی‌شک نسبت به برخی دیگر، کندی دارد.

وضعیت درست و متعادل در این حوزه، بلوغ / ذکر است. در این وضعیت، فرد در هر لحظه یاد خدا را مدنظر داشته و مراقب است.

اگر فهمید کسی به کمک نیاز دارد؛ همان موقع اقدام می‌کند. تاخیر نینداختن، خصوصیت انسان بالغ ذاکر است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات